



دیوان شمس مولانا

DIVAN SHAMS OF RUMI

VOL 1/9

Ghazal 1 to 358 · Letter Alef to Te

A BILINGUAL PERSIAN-ENGLISH EDITION



Translated by

YAHYA NAZER

دیوان شمس

مولانا

کتاب اول

غزل ۱: ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی‌منتها

Ghazal 1: Oh sudden resurrection, oh boundless mercy

To

غزل ۳۵۸: نگار خوب شکر بار چونسنت

Ghazal 358: What beauty is like a sugar-bowl,

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

ديوان شمس

مولانا

كتاب اول

Divan Shams — Volume 1

Rumi

Translated by

Yahya Nazer

Ghazal 1 to 358, Letter Alef to Te

Preface

Divan Shams is a collection of poems written by the Persian poet and Sufi mystic Mawlānā Jalāl-ad-Dīn Muhammad Balkhī, also known as Rumi. A compilation of lyric poems written in the Persian language, it contains 3,230 ghazals. While following the long tradition of Sufi poetry as well as the traditional metrical conventions of ghazals, the poems in the Divan showcase Rumi's unique, trance-like poetic style. Written in the aftermath of the disappearance of Rumi's beloved spiritual teacher, Shams-i Tabrizi, the Divan is dedicated to Shams and contains many verses praising him and lamenting his disappearance. Although not a didactic work, Divan still explores deep philosophical themes, particularly those of love and longing.

The object of this work is to translate all poems of Shahnameh, line by line so that the young generation of Persians unable to read the original Farsi can read it and encourage them to learn Farsi.

دیوان شمس، مجموعه‌ای از شعرهایی است که توسط شاعر و متصوف پارسی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، که به نام رومی هم شناخته می‌شود، نوشته شده است. این مجموعه شامل ۳۲۳۰ غزل است و شعرهای آن به زبان فارسی نوشته شده‌اند. در حالی که در ردیف طولانی از شعرهای صوفی و با رعایت قواعد سنتی غزل، شعرهای دیوان، سبک شعری ویژه و ترنس‌بندی رومی را نشان می‌دهند. این اثر پس از ناپدید شدن معلم روحانی محبوب رومی، شمس تبریزی، نگارش یافته و به شمس اختصاص یافته است و شامل بسیاری از بیت‌ها و مصائب درباره تعریف و تأسف درباره ناپدید شدن او است. هر چند دیوان به عنوان یک اثر آموزشی تلقی نمی‌شود، اما همچنان به بررسی مباحث فلسفی عمیق، به ویژه مباحث عشق و هوس، می‌پردازد.

هدف این کار، ترجمه تمامی شعرهای رومی به شیوه خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی)

که نسل جوان ایرانی نمی‌توانند شعرهای فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخواند و کم‌کم تشویق به یاد گرفتن زبان فارسی را بشوند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

Reveal your face, for my desire is a garden and a flower bed.

Open your lips, for my wish is abundant sweetness.

Contents

Letter Alef - حرف ا	21
غزل ۱: ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی‌منتها	21
غزل ۲: ای طایران قدس را عشقت فزوده بال‌ها	22
غزل ۳: ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها	24
غزل ۴: ای یوسف خوش نام ما خوش می‌روی بر بام ما	26
غزل ۵: آن شکل بین وان شیوه بین وان قد و خد و دست و پا	27
غزل ۶: بگریز ای میر اجل از ننگ ما از ننگ ما	28
غزل ۷: بنشسته‌ام من بر درت تا بوک برجوشد وفا	29
غزل ۸: جز وی چه باشد کز اجل اندررباید کل ما	32
غزل ۹: "من از کجا پند از کجا، باده بگردان ساقیا"	32
غزل ۱۰: مهمان شاهم هر شبی بر خوان احسان و وفا	33
غزل ۱۱: ای طوطی عیسی نفس وی بلبل شیرین نوا	34
غزل ۱۲: ای نوبهار عاشقان داری خبر از یار ما	35
غزل ۱۳: ای باد بی‌آرام ما با گل بگو پیغام ما	36
غزل ۱۴: ای عاشقان ای عاشقان امروز ماییم و شما	38
غزل ۱۵: ای نوش کرده نیش را بی‌خویش کن باخویش را	39
غزل ۱۶: ای یوسف آخر سوی این یعقوب نابینا بیا	40
غزل ۱۷: آمد ندا از آسمان جان را که بازآ الصلا	42
غزل ۱۸: ای یوسف خوش نام ما خوش می‌روی بر بام ما	43
غزل ۱۹: امروز دیدم یار را آن رونق هر کار را	44
غزل ۲۰: چندانک خواهی جنگ کن یا گرم کن تهدید را	45
غزل ۲۱: جرمی ندارم بیش از این کز دل هوا دارم تو را	46
غزل ۲۲: چندان بنالم ناله‌ها چندان برآرم رنگ‌ها	48

49	 غزل ۲۳: چون خون نخسپد خسروا چشمم کجا خسپد مها
52	 غزل ۲۴: چون نالد این مسکین که تا رحم آید آن دلدار را
54	 غزل ۲۵: من دی نگفتم مر تو را کای بی نظیر خوش لقا
55	 غزل ۲۶: هر لحظه وحی آسمان آید به سر جانها
56	 غزل ۲۷: آن خواجه را در کوی ما در گل فرورفتست پا
61	 غزل ۲۸: ای شاه جسم و جان ما خندان کن دندان ما
63	 غزل ۲۹: ای از ورای پردهها تاب تو تابستان ما
64	 غزل ۳۰: ای فصل باباران ما برریز بر یاران ما
65	 غزل ۳۱: بادا مبارک در جهان سور و عروسیهای ما
67	 غزل ۳۲: دیدم سحر آن شاه را بر شاهراه هل اتی
68	 غزل ۳۳: می ده گزافه ساقیا تا کم شود خوف و رجا
71	 غزل ۳۴: ای عاشقان ای عاشقان آمد گه وصل و لقا
72	 غزل ۳۵: ای یار ما دلدار ما ای عالم اسرار ما
72	 غزل ۳۶: خواجه بیا خواجه بیا خواجه دگربار بیا
74	 غزل ۳۷: یار مرا غار مرا عشق جگرخوار مرا
75	 غزل ۳۸: رستم از این نفس و هوا زنده بلا مرده بلا
76	 غزل ۳۹: آه که آن صدر سرا می ندهد بار مرا
78	 غزل ۴۰: طوق جنون سلسله شد باز مکن سلسله را
78	 غزل ۴۱: شمع جهان دوش نبد نور تو در حلقه ما
80	 غزل ۴۲: کار تو داری صنما قدر تو باری صنما
81	 غزل ۴۳: کاهل و ناداشت بدم کام درآورد مرا
82	 غزل ۴۴: در دو جهان لطیف و خوش همچو امیر ما کجا
84	 غزل ۴۵: با لب او چه خوش بود گفت و شنید و ماجرا
86	 غزل ۴۶: دی بنواخت یار من بنده غم رسیده را
88	 غزل ۴۷: ای که تو ماه آسمان ماه کجا و تو کجا

89	 غزل ۴۸: ماه درست را ببین کو بشکست خواب ما
90	 غزل ۴۹: با تو حیات و زندگی بی‌تو فنا و مردنا
90	 غزل ۵۰: ای بگرفته از وفا گوشه کران چرا چرا
91	 غزل ۵۱: گر تو ملولی ای پدر جانب یار من بیا
92	 غزل ۵۲: چون همه عشق روی تست جمله رضای نفس ما
93	 غزل ۵۳: عشق تو آورد قدح پر ز بلاها
95	 غزل ۵۴: از این اقبالگاه خوش مشو یک دم دلا تنها
97	 غزل ۵۵: شب قدر است جسم تو کز او یابند دولت‌ها
98	 غزل ۵۶: عطارد مشتری باید متاع آسمانی را
99	 غزل ۵۷: مسلمانان مسلمانان چه باید گفت یاری را
100	 غزل ۵۸: رسید آن شه رسید آن شه بیارایید ایوان را
101	 غزل ۵۹: تو از خواری همی‌نالی نمی‌بینی عنایت‌ها
103	 غزل ۶۰: ایا نور رخ موسی مکن اعمی صفورا را
103	 غزل ۶۱: هلا ای زهره زهرا بکش آن گوش زهرا را
104	 غزل ۶۲: بهار آمد بهار آمد سلام آورد مستان را
106	 غزل ۶۳: چه چیزست آنک عکس او حلاوت داد صورت را
107	 غزل ۶۴: تو دیدی هیچ عاشق را که سیری بود از این سودا
108	 غزل ۶۵: ببین ذرات روحانی که شد تابان از این صحرا
109	 غزل ۶۶: تو را ساقی جان گوید برای ننگ و نامی را
110	 غزل ۶۷: از آن مایی ای مولا اگر امروز اگر فردا
111	 غزل ۶۸: چو شست عشق در جانم شناسا گشت شستش را
112	 غزل ۶۹: چه باشد گر نگارینم بگیرد دست من فردا
113	 غزل ۷۰: برات آمد برات آمد بنه شمع براتی را
115	 غزل ۷۱: اگر نه عشق شمس الدین بدی در روز و شب ما را
116	 غزل ۷۲: به خانه خانه می‌آرد چو بیذق شاه جان ما را

..... غزل ۷۳: آمد بت میخانه تا خانه برد ما را	117
..... غزل ۷۴: گر زان که نه‌ای طالب جوینده شوی با ما	118
..... غزل ۷۵: ای خواجه نمی‌بینی این روز قیامت را	119
..... غزل ۷۶: آخر بشنید آن مه آه سحر ما را	120
..... غزل ۷۷: آب حیوان باید مر روح فزایی را	121
..... غزل ۷۸: ساقی ز شراب حق پر دار شرابی را	122
..... غزل ۷۹: ای خواجه نمی‌بینی این روز قیامت را	123
..... غزل ۸۰: امروز گزافی ده آن باده نابی را	124
..... غزل ۸۱: ای ساقی جان پر کن آن ساغر پیشین را	125
..... غزل ۸۲: معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا	126
..... غزل ۸۳: ای یار قمرسیما ای مطرب شکرخا	129
..... غزل ۸۴: چون گل همه تن خندم نه از راه دهان تنها	130
..... غزل ۸۵: از بهر خدا بنگر در روی چو زر جانا	131
..... غزل ۸۶: ای گشته ز تو خندان بستان و گل رعنا	132
..... غزل ۸۷: جانا سر تو یارا مگذار چنین ما را	133
..... غزل ۸۸: شاد آمدی ای مه رو ای شادی جان شاد آ	134
..... غزل ۸۹: یک پند ز من بشنو خواهی نشوی رسوا	134
..... غزل ۹۰: ای شاد که ما هستیم اندر غم تو جانا	135
..... غزل ۹۱: در آب فکن ساقی بط زاده آبی را	135
..... غزل ۹۲: زهی باغ زهی باغ که بشکفت ز بالا	137
..... غزل ۹۳: میندیش میندیش که اندیشه گری‌ها	138
..... غزل ۹۴: زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا	139
..... غزل ۹۵: زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا	140
..... غزل ۹۶: لب را تو به هر بوسه و هر لوت میالا	141
..... غزل ۹۷: رفتم به سوی مصر و خریدم شکری را	143

..... غزل ۹۸: ای از نظرت مست شده اسم و مسما	145
..... غزل ۹۹: دلارام نهان گشته ز غوغا	146
..... غزل ۱۰۰: بیا ای جان نو داده جهان را	149
..... غزل ۱۰۱: بسوزانیم سودا و جنون را	150
..... غزل ۱۰۲:	152
..... غزل ۱۰۳: دل و جان را در این حضرت بیالا	152
..... غزل ۱۰۴: خبر کن ای ستاره یار ما را	153
..... غزل ۱۰۵: چو او باشد دل دلسوز ما را	154
..... غزل ۱۰۶: مرا حلوا هوس کردست حلوا	155
..... غزل ۱۰۷: امیر حسن خندان کن چشم را	156
..... غزل ۱۰۸: به برج دل رسیدی بیست این جا	157
..... غزل ۱۰۹: بکت عینی غداه البین دمعا	157
..... غزل ۱۱۰: تو بشکن چنگ ما را ای معلا	159
..... غزل ۱۱۱: برای تو فدا کردیم جانها	160
..... غزل ۱۱۲: ز روی تست عید آثار ما را	161
..... غزل ۱۱۳: ای مطرب دل برای یاری را	162
..... غزل ۱۱۴: اندر دل ما تویی نگارا	163
..... غزل ۱۱۵: ای جان و قوام جمله جانها	164
..... غزل ۱۱۶: ای سخت گرفته جادوی را	165
..... غزل ۱۱۷: از دور بدیده شمس دین را	167
..... غزل ۱۱۸: بنمود وفا از این جا	168
..... غزل ۱۱۹: برخیز و صبح را بیارا	170
..... غزل ۱۲۰: تا چند تو پس روی به پیش آ	172
..... غزل ۱۲۱: چون خانه روی ز خانه ما	173
..... غزل ۱۲۲: دیدم رخ خوب گلشنی را	175

غزل ۱۲۳: دیدم شه خوب خوش لقا را	176
غزل ۱۲۴: ساقی تو شراب لامکان را	179
غزل ۱۲۵: گفתי که گزیده‌ای تو بر ما	180
غزل ۱۲۶: گستاخ مکن تو ناکسان را	181
غزل ۱۲۷: کو مطرب عشق چست دانا	183
غزل ۱۲۸: ما را سفری فتاد بی‌ما	184
غزل ۱۲۹: مشکن دل مرد مشتری را	185
غزل ۱۳۰: بیدار کنید مستیان را	187
غزل ۱۳۱: من چو موسی در زمان آتش شوق و لقا	188
غزل ۱۳۲: در میان پرده خون عشق را گلزارها	190
غزل ۱۳۳: غمزه عشقت بدان آرد یکی محتاج را	191
غزل ۱۳۴: ساقیا در نوش آور شیرۀ عنقود را	192
غزل ۱۳۵: ساقیا گردان کن آخر آن شراب صاف را	193
غزل ۱۳۶: پرده دیگر مزن جز پرده دلدار ما	195
غزل ۱۳۷: با چنین شمشیر دولت تو زبون مانی چرا	196
غزل ۱۳۸: سکه رخسار ما جز زر مبادا بی‌شما	197
غزل ۱۳۹: رنج تن دور از تو ای تو راحت جان‌های ما	198
غزل ۱۴۰: درد ما را در جهان درمان مبادا بی‌شما	199
غزل ۱۴۱: جمله یاران تو سنگند و توی مرجان چرا	200
غزل ۱۴۲: دولتی همسایه شد همسایگان را الصلا	201
غزل ۱۴۳: دوش من پیغام کردم سوی تو استاره را	202
غزل ۱۴۴: عقل دریابد تو را یا عشق یا جان صفا	202
غزل ۱۴۵: ای وصال یک زمان بوده فراق‌ت سال‌ها	203
غزل ۱۴۶: در صفای باده بنما ساقیا تو رنگ ما	205
غزل ۱۴۷: آخر از هجران به وصلش در رسیدستی دلا	206

208	 غزل ۱۴۸: از پی شمس حق و دین دیده گریان ما
209	 غزل ۱۴۹: خدمت شمس حق و دین یادگارت ساقیا
210	 غزل ۱۵۰: درد شمس الدین بود سرمایه درمان ما
212	 غزل ۱۵۱: سر برون کن از دریچه جان ببین عشاق را
213	 غزل ۱۵۲: دوش آن جانان ما افتان و خیزان یک قبا
215	 غزل ۱۵۳: شمع دیدم گرد او پروانه‌ها چون جمع‌ها
216	 غزل ۱۵۴: دیده حاصل کن دلا آنگه ببین تبریز را
218	 غزل ۱۵۵: از فراق شمس دین افتاده‌ام در تنگنا
220	 غزل ۱۵۶: ای هوس‌های دلم بیا بیا بیا بیا
221	 غزل ۱۵۷: ای هوس‌های دلم باری بیا رویی نما
222	 غزل ۱۵۸: امتزاج روح‌ها در وقت صلح و جنگ‌ها
223	 غزل ۱۵۹: ای ز مقدرات هزاران فخر بی‌مقدار را
225	 غزل ۱۶۰: مفروشید کمان و زره و تیغ زنان را
226	 غزل ۱۶۱: چو فرستاد عنایت به زمین مشعله‌ها را
227	 غزل ۱۶۲: تو مرا جان و جهانی چه کنم جان و جهان را
228	 غزل ۱۶۳: بروید ای حریفان بکشید یار ما را
229	 غزل ۱۶۴: چو مرا به سوی زندان بکشید تن ز بالا
230	 غزل ۱۶۵: اگر آن میی که خوردی به سحر نبود گیرا
231	 غزل ۱۶۶: چمنی که تا قیامت گل او به بار بادا
233	 غزل ۱۶۷: کی بپرسد جز تو خسته و رنجور تو را
234	 غزل ۱۶۸: ای بروییده به ناخواست به مانند گیا
234	 غزل ۱۶۹: رو ترش کن که همه روترشاند این جا
236	 غزل ۱۷۰: تا به شب ای عارف شیرین نوا
238	 غزل ۱۷۱: چون نمایی آن رخ گلرنگ را
239	 غزل ۱۷۲: در میان عاشقان عاقل مبا

239	 غزل ۱۷۳: از یکی آتش برآوردم تو را
240	 غزل ۱۷۴: ز آتش شهوت برآوردم تو را
241	 غزل ۱۷۵: از ورای سر دل بین شیوه‌ها
242	 غزل ۱۷۶: روح زیتونیست عاشق نار را
243	 غزل ۱۷۷: ای بگفته در دلم اسرارها
244	 غزل ۱۷۸: می‌شدی غافل ز اسرار قضا
245	 غزل ۱۷۹: گر تو عودی سوی این مجمر بیا
246	 غزل ۱۸۰: ای تو آب زندگانی فاسقنا
247	 غزل ۱۸۱: دل چو دانه ما مثال آسیا
248	 غزل ۱۸۲: در میان عاشقان عاقل مبا
248	 غزل ۱۸۳: ای دل رفته ز جا باز میا
249	 غزل ۱۸۴: من رسیدم به لب جوی وفا
250	 غزل ۱۸۵: از بس که ریخت جرعه بر خاک ما ز بالا
251	 غزل ۱۸۶: ای میرآب بگشا آن چشمه روان را
253	 غزل ۱۸۷: از سینه پاک کردم افکار فلسفی را
253	 غزل ۱۸۸: این جا کسیست پنهان خود را مگیر تنها
255	 غزل ۱۸۹: آمد بهارِ جان‌ها ای شاخِ نَر به رقصِ آ
256	 غزل ۱۹۰: با آن که می‌رسانی آن باده بقا را
257	 غزل ۱۹۱: بیدار کن طرب را بر من بزن تو خود را
258	 غزل ۱۹۲: بشکن سبو و کوزه ای میرآب جان‌ها
259	 غزل ۱۹۳: جانا قبول گردان این جست و جوی ما را
260	 غزل ۱۹۴: خواهم گرفتن اکنون آن مایه صور را
261	 غزل ۱۹۵: شهوت که با تو راند صدتو کنند جان را
262	 غزل ۱۹۶: در جنبش اندرآور زلف عبرفشان را
263	 غزل ۱۹۷: ای بنده بازگرد به درگاه ما بیا

..... غزل ۱۹۸: ای صوفیان عشق بدرید خرقة‌ها	264
..... غزل ۱۹۹: ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا	265
..... غزل ۲۰۰: نام شتر به ترکی چه بود بگو دوا	267
..... غزل ۲۰۱: شب رفت و هم تمام نشد ماجرای ما	270
..... غزل ۲۰۲: هر روز بامداد سلام علیکما	271
..... غزل ۲۰۳: آمد بهار خرم آمد نگار ما	274
..... غزل ۲۰۴: سر به گریبان درست صوفی اسرار را	275
..... غزل ۲۰۵: چند گریزی ز ما چند روی جا به جا	276
..... غزل ۲۰۶: ای همه خوبی تو را پس تو که رایی که را	277
..... غزل ۲۰۷: ای که به هنگام درد راحت جانی مرا	279
..... غزل ۲۰۸: از جهت ره زدن راه درآرد مرا	280
..... غزل ۲۰۹: ای در ما را زده شمع سرابی درآ	281
..... غزل ۲۱۰: گر نه تهی باشدی بیشترین جوی‌ها	282
..... غزل ۲۱۱: باز بنفشه رسید جانب سوسن دوتا	283
..... غزل ۲۱۲: اسیر شیشه کن آن جنیان دانا را	285
..... غزل ۲۱۳: اگر تو عاشق عشقی و عشق را جویا	287
..... غزل ۲۱۴: درخت اگر متحرک بدی ز جای به جا	289
..... غزل ۲۱۵: من از کجا غم و شادی این جهان ز کجا	290
..... غزل ۲۱۶: روم به حجره خیاط عاشقان فردا	292
..... غزل ۲۱۷: چه نیکبخت کسی که خدای خواند تو را	293
..... غزل ۲۱۸: ز بهر غیرت آموخت آدم اسما را	295
..... غزل ۲۱۹: چو اندرآید یارم چه خوش بود به خدا	297
..... غزل ۲۲۰: ز بامداد سعادت سه بوسه داد مرا	298
..... غزل ۲۲۱: مرا تو گوش گرفتی همی‌کشی به کجا	300
..... غزل ۲۲۲: رویم و خانه بگیریم پهلوی دریا	300

..... غزل ۲۲۳: کجاست مطرب جان تا ز نعره‌های صلا	302
..... غزل ۲۲۴: چه خیره می‌نگری در رخ من ای برنا	304
..... غزل ۲۲۵: بیخته است خدا بهر صوفیان حلو	305
..... غزل ۲۲۶: برفت یار من و یادگار ماند مرا	306
..... غزل ۲۲۷: به جان پاک تو ای معدن سخا و وفا	307
..... غزل ۲۲۸: بیار آن که قرین را سوی قرین کشدا	308
..... غزل ۲۲۹: شراب داد خدا مر مرا تو را سرکا	310
..... غزل ۲۳۰: ز سوز شوق دل من همی‌زند عللا	311
..... غزل ۲۳۱: سبکتری تو از آن دم که می‌رسد ز صبا	312
..... غزل ۲۳۲: چو عشق را تو ندانی بپرس از شب‌ها	312
..... غزل ۲۳۳: کجاست ساقی جان تا به هم زند ما را	315
..... غزل ۲۳۴: ز جام ساقی باقی چو خورده‌ای تو دلا	316
..... غزل ۲۳۵: مرا بدید و نپرسید آن نگار چرا	317
..... غزل ۲۳۶: مبارکی که بود در همه عروسی‌ها	318
..... غزل ۲۳۷: یار ما دلدار ما عالم اسرار ما	319
..... غزل ۲۳۸: هله ای کیا نفسی بیا	321
..... غزل ۲۳۹: کرانی ندارد بیابان ما	322
..... غزل ۲۴۰: تو جان و جهانی کریم ما	323
..... غزل ۲۴۱: نرد کف تو بردست مرا	324
..... غزل ۲۴۲: خیک دل ما مشک تن ما	325
..... غزل ۲۴۳: بگشا در بیا درآ که مبا عیش بی‌شما	326
..... غزل ۲۴۴: چه شدی گر تو همچون من شدیی عاشق ای فتا	328
..... غزل ۲۴۵: از برای صلاح مجنون را	329
..... غزل ۲۴۶: صد دهل می‌زنند در دل ما	330
..... غزل ۲۴۷: بانگ تسبیح بشنو از بالا	331

..... غزل ۲۴۸: گوش من منتظر پیام تو را	332
..... غزل ۲۴۹: دل بر ما شدست دلبر ما	333
..... غزل ۲۵۰: هین که منم بر در در برگشا	334
..... غزل ۲۵۱: پیشتر آ پیشتر ای بوالوفا	336
..... غزل ۲۵۲: نذر کند یار که امشب تو را	337
..... غزل ۲۵۳: چند نهان داری آن خنده را	339
..... غزل ۲۵۴: باده ده آن یار قدح باره را	341
..... غزل ۲۵۵: خیز صبحی کن و درده صلا	342
..... غزل ۲۵۶: داد دهی ساغر و پیمانه را	343
..... غزل ۲۵۷: لعل لبش داد کنون مر مرا	345
..... غزل ۲۵۸: گر بنخسبی شبی ای مه لقا	346
..... غزل ۲۵۹: پیش کش آن شاه شکرخانه را	348
..... غزل ۲۶۰: چرخ فلک با همه کار و کیا	349
..... غزل ۲۶۱: هان ای طیب عاشقان سودایی دیدی چو ما	351
..... غزل ۲۶۲: فیما تری فیما تری یا من یری و لا یری	353
..... غزل ۲۶۳: به شکرخنده اگر می‌برد جان مرا	353
..... غزل ۲۶۴: لی حبیب حبه یشوی الحشا	355
..... غزل ۲۶۵: راح بفیها و الروح فیها	355
..... غزل ۲۶۶: هیج نومی و نفی ریح علی الغور هفا	357
..... غزل ۲۶۷: قد اشرق الدنیا من نور حمیانا	358
..... غزل ۲۶۸: فدیتک یا ذا الوحی آیاته تتری	359
..... غزل ۲۶۹: تعالوا بنا نصفوا نخلی التدللا	360
..... غزل ۲۷۰: افدی قمرا لاح علینا و تلالا	361
..... غزل ۲۷۱: تعالوا کلنا ذا الیوم سگری	361
..... غزل ۲۷۲: حداء الحادی صباحا بهواکم فاتینا	362

..... غزل ۲۷۳: طال ما بتنا بلاکم یا کرامی و شتنا	363
..... غزل ۲۷۴: ایه یا اهل الفرادیس اقرؤا منشورنا	364
..... غزل ۲۷۵: ابصرت روحی ملیحا زلزلت زلزالها	364
..... غزل ۲۷۶: یا خفی الحسن بین الناس یا نور الدجی	367
..... غزل ۲۷۷: سبق الجد الینا نزل الحب علینا	368
..... غزل ۲۷۸: انا لا اقسام الا برجال صدقونا	369
..... غزل ۲۷۹: مولانا مولانا اغنانا اغنانا	370
..... غزل ۲۸۰: یا منیر الخد یا روح البقا	371
..... غزل ۲۸۱: یا ساقی المدامه حی علی الصلا	372
..... غزل ۲۸۲: یا من لواء عشقک لا زال عالیا	373
..... غزل ۲۸۳: جاء الربیع مفتخرا فی جوارنا	373
..... غزل ۲۸۴: اخی رایت جمالا سبا القلوب سبا	374
..... غزل ۲۸۵: اتاک عید وصال فلا تذق حزنا	374
..... غزل ۲۸۶: یا من بنا قصر الکمال مشیدا	375
..... غزل ۲۸۷: ورد البشیر مبشرا ببشاره	376
..... غزل ۲۸۸: یا کالمینا یا حاکمینا	376
..... غزل ۲۸۹: یا مخجل البدر اشرقنا بلالا	377
..... Letter Be - حرف ب	379
..... غزل ۲۹۰: بی یار مهل ما را بی یار مخسب امشب	379
..... غزل ۲۹۱: ای خواب به جان تو زحمت ببری امشب	379
..... غزل ۲۹۲: زان شاهد شکرلب زان ساقی خوش مذهب	380
..... غزل ۲۹۳: مهمان توام ای جان زنهار مخسب امشب	381
..... غزل ۲۹۴: بریده شد از این جوی جهان آب	381
..... غزل ۲۹۵: الا ای روی تو صد ماه و مهتاب	383
..... غزل ۲۹۶: مخسب ای یار مهمان دار امشب	384

..... غزل ۲۹۷: ای در غم تو به سوز و یارب	386
..... غزل ۲۹۸: آه از این زشتان که مهر و می‌نمایند از نقاب	387
..... غزل ۲۹۹: یا وصال یار باید یا حریفان را شراب	388
..... غزل ۳۰۰: کو همه لطف که در روی تو دیدم همه شب	389
..... غزل ۳۰۱: هله صدر و بدر عالم منشین مخسب امشب	390
..... غزل ۳۰۲: در هوایت بی‌قرارم روز و شب	391
..... غزل ۳۰۳: مجلس خوش کن از آن دو پاره چوب	393
..... غزل ۳۰۴: هیچ می‌دانی چه می‌گوید رباب	394
..... غزل ۳۰۵: آواز داد اختر بس روشنست امشب	396
..... غزل ۳۰۶: رغبت به عاشقان کن ای جان صدر غایب	398
..... غزل ۳۰۷: کار همه محبان همچون زرست امشب	399
..... غزل ۳۰۸: خوابم ببسته‌ای بگشا ای قمر نقاب	400
..... غزل ۳۰۹: واجب کند چو عشق مرا کرد دل خراب	402
..... غزل ۳۱۰: بازآمد آن مهی که ندیدش فلک به خواب	402
..... غزل ۳۱۱: زشت کسی کو نشد مسخره یار خوب	403
..... غزل ۳۱۲: به جان تو که مرو از میان کار مخسب	404
..... غزل ۳۱۳: رباب مشرب عشقست و مونس اصحاب	405
..... غزل ۳۱۴: تو را که عشق نداری تو را رواست بخسب	406
..... غزل ۳۱۵: چشم‌ها وا نمی‌شود از خواب	408
..... غزل ۳۱۶: چونک درآییم به غوغای شب	409
..... غزل ۳۱۷: یار آمد به صلح ای اصحاب	410
..... غزل ۳۱۸: علونا سماء الود من غیر سلم	411
..... غزل ۳۱۹: امسی و اصبح بالجوی اتعذب	411
..... غزل ۳۲۰: ابشروا یا قوم هذا فتح باب	412
..... Letter Te - حرف ت	414

..... غزل ۳۲۱: آن خواجه را از نیم شب بیماری پیدا شده‌ست	414
..... غزل ۳۲۲: آمده‌ام که تا به خود گوش کشان کشانمت	415
..... غزل ۳۲۳: آن نفسی که باخودی یار چو خار آیدت	416
..... غزل ۳۲۴: درآ تا خرقه قالب دراندازم همین ساعت	417
..... غزل ۳۲۵: که دید ای عاشقان شهری که شهر نیکبختانست	418
..... غزل ۳۲۶: حالت ده و حیرت ده ای مبدع بی‌حالت	420
..... غزل ۳۲۷: از دفتر عمر ما یکتا ورقی مانده‌ست	421
..... غزل ۳۲۸: بادست مرا زان سر اندر سر و در سبالت	422
..... غزل ۳۲۹: بیا بیا بیا بیا که گلزار دمیده‌ست	422
..... غزل ۳۳۰: بار دگر آن دلبر عیار مرا یافت	423
..... غزل ۳۳۱: زان شاه که او را هوس طبل و علم نیست	425
..... غزل ۳۳۲: این خانه که پیوسته در او بانگ چغانه‌ست	425
..... غزل ۳۳۳: اندر دل هر کس که از این عشق اثر نیست	427
..... غزل ۳۳۴: از اول امروز حریفان خرابات	428
..... غزل ۳۳۵: همه خوف آدمی را از درونست	429
..... غزل ۳۳۶: بده یک جام ای پیر خرابات	431
..... غزل ۳۳۷: ببستی چشم یعنی وقت خواب است	432
..... غزل ۳۳۸: سماع از بهر جان بی‌قرارست	433
..... غزل ۳۳۹: سماع آرام جان زندگانست	434
..... غزل ۳۴۰: دگر بار این دلم آتش گرفتست	435
..... غزل ۳۴۱: بیا کامروز ما را روز عیدست	436
..... غزل ۳۴۲: مرا چون تا قیامت یار اینست	437
..... غزل ۳۴۳: ز همراهان جدایی مصلحت نیست	439
..... غزل ۳۴۴: به جان تو که سوگند عظیمست	440
..... غزل ۳۴۵: بگو ای یار همراز این چه شیوه‌ست	441

..... غزل ۳۴۶: شنیدم مرا لطف دعا گفت	442
..... غزل ۳۴۷: قرار زندگانی آن نگارست	443
..... غزل ۳۴۸: صدایی کز کمان آید نذیرست	444
..... غزل ۳۴۹: مبر رنج ای برادر خواجه سختست	445
..... غزل ۳۵۰: ز بعد وقت نومیدی امیدست	446
..... غزل ۳۵۱: طیب درد بی‌درمان کدامست	447
..... غزل ۳۵۲: چو با ما یار ما امروز جفتست	448
..... غزل ۳۵۳: زهی می‌کندر آن دستست هیئات	448
..... غزل ۳۵۴: ز میخانه دگر بار این چه بویست	450
..... غزل ۳۵۵: در این خانه کژی ای دل‌گهی راست	451
..... غزل ۳۵۶: تو را در دلبری دستی تمامست	452
..... غزل ۳۵۷: چو آن کان کرم ما را شکارست	454
..... غزل ۳۵۸: نگار خوب شکر بار چونست	454

Letter Alef - حرف ا

غزل ۱: ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی‌منتها

Ghazal 1: Oh sudden resurrection, oh boundless mercy

ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی‌منتها

ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه‌ها

Oh sudden resurrection, oh boundless mercy

Oh fire ignited in the wilderness of thoughts

امروز خندان آمدی مفتاح زندان آمدی

بر مستمندان آمدی چون بخشش و فضل خدا

Today you came smiling, you came as the key to the prison

You came to the destitute, like the grace and bounty of God

خورشید را حاجب تویی اومید را واجب تویی

مطلب تویی طالب تویی هم منتها هم مبتدا

You are the guardian of the sun, you are the necessary hope

You are the sought-after goal, you are both the end and the beginning.

در سینه‌ها برخاسته اندیشه را آراسته

هم خویش حاجت خواسته هم خویشان کرده روا

Thoughts have arisen in the heart, adorned and satisfied

Both seeking and accepting oneself.

ای روح بخش بی‌بدل وی لذت علم و عمل

باقی بهانه‌ست و دغل کاین علت آمد وان دوا

Oh generous spirit, without equal, oh pleasure of knowledge and action

The rest is just an excuse and deception, this problem came and that solution.

ما زان دغل کژبین شده با بی‌گنه در کین شده

گه مست حورالعین شده گه مست نان و شوربا

We have become crooked with that deceit, in enmity with the innocent

At times intoxicated with the houris, at times intoxicated with bread and soup.

این سُکر بین هِل عقل را وین نُقل بین هِل نقل را

کز بهر نان و بقل را چندین نشاید ماجرا

Behold this sugar, it bewilders reason, and this speech, it bewilders speech

For the sake of bread and vegetables, how many stories must be told?

تدبیر صدرنگ افکنی بر روم و بر زنگ افکنی

و اندر میان جنگ افکنی فی اِصْطِنَاعٍ لا یُری

You throw a hundred colors on Rome and on China,

And in the midst of battle, you create a harmony that is unseen.

می‌مال پنهان گوش جان می‌نه بهانه بر کسان

جان رَبِّ خَلَّصْنی زنانِ وَالله که لاغ است ای کیا
 Pour wine secretly into the ear of the soul, don't make excuses to anyone
 Oh Lord, save my soul, for truly, it is in a wretched state.
 خامش که بس مُسْتَعْجَلَم رفتم سوی پای علم
 کاغذ بنه بشکن قلم ساقی درآمد الصلا
 Be silent, for I rushed towards the feet of knowledge in haste
 Tear up the paper, break the pen, the cupbearer has arrived, let us pray.

غزل ۲: ای طایران قدس را عشقت فزوده بالها

Ghazal 2: Oh you birds, your love has added wings to the holy land
 ای طایران قدس را عشقت فزوده بالها
 در حلقه سودای تو روحانیان را حالها
 Oh you birds, your love has added wings to the holy land
 In the circle of your yearning, the spiritual ones are in a trance.
 در لا احب الآفلین پاکی ز صورتها یقین
 در دیدههای غیب بین هر دم ز تو تمثالها
 In the realm of love, I despise the impure, certain of the purity beyond form
 In the eyes of the unseen, I see every moment your image.
 افلاک از تو سرنگون خاک از تو چون دریای خون
 ماهت نخوانم ای فزون از ماهها و سالها
 The heavens fall from you, the earth is overturned by you, like a sea of blood
 I do not call you a mere moon, surpassing all moons and years.
 کوه از غمت بشکافته وان غم به دل درتافته
 یک قطره خونی یافته از فضلت این افضالها
 The mountain has split open from your grief, and that grief has fallen into the heart
 It has found a drop of blood from your grace, these excesses of favor.
 ای سروران را تو سند بشمار ما را زان عدد
 دانی سران را هم بود اندر تبع دنبالها
 Count us among the leaders, by that number you know
 You know the leaders also have followers in tow.
 سازی ز خاکی سیدی بر وی فرشته حاسدی
 با نقد تو جان کاسدی پامال گشته مالها
 From the dust of my master, an envious angel weaves a tapestry
 With your criticism, the soul has become impoverished, and wealth has been ruined.
 آن کو تو باشی بال او ای رفعت و اجلال او
 آن کو چنین شد حال او بر روی دارد خالها
 The one who is with you, his wings are raised in honor and glory
 The one whose state has become like this, bears marks on his face.

گیرم که خارم بد خار از پی گل می‌زهد

صراف زر هم می‌نهد جو بر سر مثقال‌ها

I take it that I am a thorn, a thorn that grows for the sake of the rose

The goldsmith also puts barley on the scale.

فکری بدست افعال‌ها خاکی بدست این مال‌ها

قالی بدست این حال‌ها حالی بدست این قال‌ها

Thoughts are in the hands of actions, dust is in the hands of these possessions

Condition is in the hands of these circumstances, circumstance is in the hands of these conditions.

آغاز عالم غلغله پایان عالم زلزله

عشقی و شکری با گله آرام با زلزال‌ها

The beginning of the world was a stir, the end of the world an earthquake

Love and gratitude with the herd, calm amidst the earthquakes.

توقیع شمس آمد شفق طغرای دولت عشق حق

فال وصال آرد سبق کان عشق زد این فال‌ها

The signature of Shams has arrived, the horizon of the sovereignty of divine love

Brings the omen of union, that love has cast these omens.

از رحمة للعالمین اقبال درویشان ببین

چون مه منور خرقة‌ها چون گل معطر شال‌ها

Behold the grace of the Lord of the Worlds upon the dervishes,

Like the radiant moon, their patched robes are like fragrant flowers.

عشق امر کل ما رقعهای او قلزم و ما جرعه‌ای

او صد دلیل آورده و ما کرده استدلال‌ها

Love is the command of our all, He is an ocean and we are a drop

He has presented a hundred reasons, and we have made arguments.

از عشق گردون مؤتلف بی‌عشق اختر منخسف

از عشق گشته دال الف بی‌عشق الف چون دال‌ها

The universe is united by love, without love the stars are disgraced

From love, the letter "dal" has become the first, without love, "alif" is like "dal".

آب حیات آمد سخن کاید ز علم من لدن

جان را از او خالی مکن تا بردهد اعمال‌ها

The water of life has come, saying: "I come from the knowledge of the unseen

Do not empty your soul of it, so that it may redeem your deeds.

بر اهل معنی شد سخن اجمال‌ها تفصیل‌ها

بر اهل صورت شد سخن تفصیل‌ها اجمال‌ها

To the people of meaning, words became generalities and details to the people of form,

To the people of form, words became details and generalities.

گر شعرها گفتند پر پر به بود دریا ز در

کز ذوق شعر آخر شتر خوش می‌کشد ترحال‌ها

If poems speak of flying, it is because the sea is in the door,
For the pleasure of poetry, the camel happily endures its state.

غزل ۳: ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها

Ghazal 3: Oh heart, why do you worry about those mistakes?

ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها

زان سوی او چندان وفا زین سوی تو چندین جفا

Oh heart, why do you worry about those mistakes?

From that side, there is so much loyalty, from this side, so much betrayal.

زان سوی او چندان کرم زین سو خلاف و بیش و کم

زان سوی او چندان نعم زین سوی تو چندین خطا

From that side, there is so much grace, from this side, so much opposition and fluctuation.

From that side, there are so many blessings, from this side, so many mistakes.

زین سوی تو چندین حسد چندین خیال و ظن بد

زان سوی او چندان کشش چندان چشش چندان عطا

From your side, there are many envies, many illusions and bad assumptions.

From His side, there is so much attraction, so much tasting, so much giving.

چندین چشش از بهر چه تا جان تلخت خوش شود

چندین کشش از بهر چه تا دررسی در اولیا

So many tastings, for what reason, until your bitter soul becomes sweet.

So many attractions, for what reason, until you reach the ranks of the saints.

از بد پشیمان می‌شوی الله گویان می‌شوی

آن دم تو را او می‌کشد تا وارهاوند مر تو را

You repent from your sins and become one who proclaims Allah.

At that moment, He draws you towards Himself to deliver you.

از جرم ترسان می‌شوی وز چاره پرسان می‌شوی

آن لحظه ترساننده را با خود نمی‌بینی چرا

You become afraid of sin and seek solutions,

But at that moment, you do not see why you are afraid.

گر چشم تو بربست او چون مهره‌ای در دست او

گاهی بغلطاند چنین گاهی ببازد در هوا

If your eyes are closed, you are like a chess piece in His hand.

Sometimes He moves you like this, sometimes He releases you into the air.

گاهی نهد در طبع تو سودای سیم و زر و زن

گاهی نهد در جان تو نور خیال مصطفی

Sometimes he puts in your nature the desire for silver, gold, and women,

Sometimes he puts in your soul the light of the imagination of Mustafa.

این سو کشان سوی خوشان وان سو کشان با ناخوشان
یا بگذرد یا بشکند کشتی در این گردابها

This side pulls towards the pleasant, that side towards the unpleasant,
Either the ship passes through or breaks in these whirlpools.

چندان دعا کن در نهان چندان بنال اندر شبان
کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا

Pray so much in secret, lament so much in the night,
That the sound from the dome of the seven heavens comes into your ear.

بانک شعیب و ناله اش وان اشک همچون زاله اش
چون شد ز حد از آسمان آمد سحرگاهش ندا

The bank of Shuayb, his lament, and his tears like a stream,
When he went beyond the limit, a call came from the sky at dawn.

گر مجرمی بخشیدمت وز جرم آمرزیدمت

فردوس خواهی دادمت خامش رها کن این دعا

If I have forgiven you for your sins and pardoned you for your crimes,
I will grant you paradise, so be silent and let go of this prayer.

گفتا نه این خواهم نه آن دیدار حق خواهم عیان

گر هفت بحر آتش شود من درروم بهر لقا

He said, "Not this, nor that, I seek the manifestation of Truth.

If seven seas turn into fire, I will run towards the meeting.

گر رانده آن منظرم بستست از او چشم ترم

من در جحیم اولیترم جنت نشاید مرا

If that scene has closed its eyes to me, I am tearful,

I am in the first hell, paradise is not for me.

جنت مرا بیروی او هم دوزخست و هم عدو

من سوختم زین رنگ و بو کو فر انوار بقا

My paradise is without His face, both hell and enemy,

I am burnt by this color and scent, where is the light of eternity?

گفتند باری کم گری تا کم نگرده مبصری

که چشم نابینا شود چون بگذرد از حد بکا

They said, "Cry less, so that a seer does not become blind,

For how can a blind eye weep when it goes beyond the limit?

گفت ار دو چشمم عاقبت خواهند دیدن آن صفت

هر جزو من چشمی شود کی غم خورم من از عمی

He said, "If my two eyes will eventually see that attribute,

Every part of me will become an eye, how could I grieve over blindness?

ور عاقبت این چشم من محروم خواهد ماندن

تا کور گردد آن بصر کو نیست لایق دوست را

If my eyes are deprived of this in the end,
That sight which is not worthy of the Beloved, will become blind.

اندر جهان هر آدمی باشد فدای یار خود
یار یکی انبان خون یار یکی شمس ضیا

In this world, every person is willing to sacrifice themselves for their beloved,
One has a blood-filled container as their beloved, another has Shams' radiance.

چون هر کسی درخورد خود یاری گزید از نیک و بد
ما را دریغ آید که خود فانی کنیم از بهر لا

When everyone chooses their own help from good and bad,
We regret that we make ourselves perishable for the sake of nothing.

روزی یکی همراه شد با بایزید اندر رهی
پس بایزیدش گفت چه پیشه گزیدی ای دغا

One day, someone accompanied Bayazid on the way,
So Bayazid asked him, "What profession have you chosen, O deceiver?"

گفتا که من خربندهام پس بایزیدش گفت رو
یا رب خرش را مرگ ده تا او شود بنده خدا

He said, "I am a corrupter." So Bayazid told him, "Go,
Oh Lord, give his donkey death, so that he becomes a servant of God.

غزل ۴: ای یوسف خوش نام ما خوش می‌روی بر بام ما

Ghazal 4: Oh Joseph, with a beautiful name, you walk gracefully on our roof,

ای یوسف خوش نام ما خوش می‌روی بر بام ما
ای درشکسته جام ما ای بردریده دام ما

Oh Joseph, with a beautiful name, you walk gracefully on our roof,
Oh, the shattered cup of our joy, the torn net of our trap.

ای نور ما ای سور ما ای دولت منصور ما
جوشی بنه در شور ما تا می شود انگور ما

Oh our light, oh our joy, oh our victorious fortune,
Create a fountain in our chaos, so our grapes may turn to wine.

ای دلبر و مقصود ما ای قبله و معبود ما
آتش زدی در عود ما نظاره کن در دود ما

Oh beloved and desired one, oh our direction and deity,
You have set fire to our wood, watch us in our smoke.

ای یار ما عیار ما دام دل خمار ما
پا وامکش از کار ما بستان گرو دستار ما

Oh our deceitful friend, the trap of our hearts,
Take a step back from our affairs, and help us with your hand.

در گل بمانده پای دل جان می‌دهم چه جای دل

وز آتش سودای دل ای وای دل ای وای ما
Left in the flower, my heart's feet, I give my life, what place for the heart?
And from the fire of heart's longing, oh woe to the heart, oh woe to us.

غزل ۵: آن شکل بین وان شیوه بین وان قد و خد و دست و پا

Ghazal 5: See that form, see that manner, see that height and head and hand and foot,

آن شکل بین وان شیوه بین وان قد و خد و دست و پا
آن رنگ بین وان هنگ بین وان ماه بدر اندر قبا

See that form, see that manner, see that height and head and hand and foot,
See that color, see that shape, see that moon and full moon in the robe.

از سرو گویم یا چمن از لاله گویم یا سمن
از شمع گویم یا لکن یا رقص گل پیش صبا

Shall I speak of the cypress or the meadow? Of the tulip or the jasmine?
Shall I speak of the candle or the pitcher, or the dance of the flower before the breeze?

ای عشق چون آتشکده در نقش و صورت آمده
بر کاروان دل زده یک دم امان ده یا فتی

Oh Love, like a fiery furnace in form and image you have come,
Grant a moment's peace to the caravan of my heart, oh youth.

در آتش و در سوز من شب می‌برم تا روز من
ای فرخ پیروز من از روی آن شمس الضحی

In fire and in burning, I pass my night until my day,
Oh victorious Farrokh, for the sake of that Shams al-Din.

بر گرد ماهش می‌تنم بی‌لب سلامش می‌کنم
خود را زمین برمی‌زنم زان پیش کو گوید صلا

I dance around his moon, greeting him without lips,
I throw myself to the ground before he says "Salute!

گلزار و باغ عالمی چشم و چراغ عالمی

هم درد و داغ عالمی چون پا نهی اندر جفا

The garden and the world are an eye and a lamp,
The pain and the wound are universal, when you step into injustice.

آیم کنم جان را گرو گویی مده زحمت برو

خدمت کنم تا واروم گویی که ای ابله بیا

I come to sacrifice my soul, don't ask for trouble and go,

I serve to reach the goal, say "Come, oh fool!

گشته خیال همنشین با عاشقان آتشین

غایب مبادا صورتت یک دم ز پیش چشم ما

The imagination has become a companion to passionate lovers,

May your image never disappear from our sight for a moment.
 ای دل قرار تو چه شد وان کار و بار تو چه شد
 خوابت که می‌بندد چنین اندر صبح و در مسا
 Oh heart, what has become of your peace and your affairs?
 Your sleep that binds you in such a way, in the morning and in the evening.
 دل گفت حسن روی او وان نرگس جادوی او
 وان سنبل ابروی او وان لعل شیرین ماجرا
 The heart said, "His beautiful face and those enchanting eyes,
 And those graceful eyebrows, and that sweet ruby lips.
 ای عشق پیش هر کسی نام و لقب داری بسی
 من دوش نام دیگرت کردم که درد بی‌دوا
 Oh Love, you have many names and titles before everyone,
 Last night, I gave you another name, "The Incurable Pain.
 ای رونق جانم ز تو چون چرخ گردانم ز تو
 گندم فرست ای جان که تا خیره نگردد آسیا
 Oh my soul's radiance, I revolve around you like a spinning wheel,
 Send me wheat, oh soul, so that Asia may not be amazed.
 دیگر نخواهم زد نفس این بیت را می‌گوی و بس
 بگذاخت جانم زین هوس ارفق بنا یا ربنا
 I will not breathe another word of this couplet, that's all I'll say,
 My soul has been consumed by this desire, have mercy, oh Lord.

غزل ۶: بگریز ای میر اجل از ننگ ما از ننگ ما

Ghazal 6: Flee, O Lord of Death, from our shame, from our shame,
 بگریز ای میر اجل از ننگ ما از ننگ ما
 زیرا نمی‌دانی شدن هم‌رنگ ما هم‌رنگ ما
 Flee, O Lord of Death, from our shame, from our shame,
 For you do not know how to become one with our color, one with our color.
 از حمله‌های جند او وز زخم‌های تند او
 سالم نماند یک رگت بر چنگ ما بر چنگ ما
 From his army's attacks and his fierce wounds,
 Not a single vein of yours remained intact in our grasp, in our grasp.
 اول شرابی درکشی سرمست گردی از خوشی
 بیخود شوی آنگه کنی آهنگ ما آهنگ ما
 First, drink a cup of wine and become intoxicated with joy,
 Then you will join in the melody of our song, our song.
 زین باده می‌خواهی برو اول تنک چون شیشه شو
 چون شیشه گشتی برشکن بر سنگ ما بر سنگ ما

You desire this wine, so first become as thin as glass,
Then, shatter upon the stone of our being, our being.
هر کان می احمر خورد بابرگ گردد برخورد
از دل فراخی‌ها برد دلتنگ ما دلتنگ ما

Whoever drinks the red wine, becomes like a leaf,
Taking away the expansiveness of our hearts, leaving us longing.
بس جره‌ها در جو زند بس بربط شش تو زند
بس با شهان پهلوی زند سرهنگ ما سرهنگ ما

Many brave men swim in the river, many six-footed beasts live,
Many stand by the side of kings, but our leader is the commander.
ماده است مریخ زمن این جا در این خنجر زند
با مقنعه کی تان شدن در جنگ ما در جنگ ما

The Mars of this era is a female, striking with her dagger,
Who can withstand her mask in our battle, in our battle?
گر تیغ خواهی تو ز خور از بدر برسازی سپر
گر قیصری اندرگذر از زنگ ما از زنگ ما

If you want a sword, forge it from the moon's reflection,
If you pass through our land, beware of our clang.
اسحاق شو در نحر ما خاموش شو در بحر ما
تا نشکند کشتی تو در گنگ ما در گنگ ما

Become Isaac in our sacrifice, be silent in our sea,
So that your ship does not break in our waves, in our waves.

غزل ۷: بنشسته‌ام من بر درت تا بوک برجوشد وفا

Ghazal 7: I am sitting at your door, waiting for the fountain of loyalty to burst forth. May you open the door and say, "Come in.

بنشسته‌ام من بر درت تا بوک برجوشد وفا

باشد که بگشایی دری گویی که برخیز اندرآ

I am sitting at your door, waiting for the fountain of loyalty to burst forth. May you open the door and say, "Come in.

غرقست جانم بر درت در بوی مشک و عنبرت

ای صد هزاران مرحمت بر روی خویت دایما

My soul is immersed at your door in the scent of musk and amber. Oh, may a hundred thousand mercies be upon your beautiful face forever.

ماییم مست و سرگران فارغ ز کار دیگران

عالم اگر برهم رود عشق تو را بادا بقا

We are intoxicated and absorbed, free from the work of others. Even if the world falls apart, your love will remain eternal.

عشق تو کف برهم زند صد عالم دیگر کند

صد قرن نو پیدا شود بیرون ز افلاک و خلا

Your love can shake a hundred other worlds, and create a new century beyond the heavens and the void.

ای عشق خندان همچو گل وی خوش نظر چون عقل کل

خورشید را درکش به جل ای شہسوار هل اتی

Oh laughing love, like a flower, and pleasant to the sight like reason itself,

Rise to the zenith like the sun, oh rider, come!

امروز ما مهمان تو مست رخ خندان تو

چون نام رویت می برم دل می رود واللہ ز جا

Today we are your guests, intoxicated by your smiling face.

As I mention your name, my heart wanders away, I swear by God.

کو بام غیر بام تو کو نام غیر نام تو

کو جام غیر جام تو ای ساقی شیرین ادا

Where is a roof other than your roof? Where is a name other than your name?

Where is a cup other than your cup, oh sweet and charming cupbearer?

گر زنده جانی یابمی من دامنش برتابمی

ای کاشکی در خوابمی در خواب بنمودی لقا

If I find a living soul, I would throw myself at his feet,

Oh, if only I could see you in my dreams, and meet you there.

ای بر درت خیل و حشم بیرون خرام ای محتشم

زیرا که سرمست و خوشم زان چشم مست دلربا

Oh, leave the crowd and tumult outside your door, oh revered one,
For I am intoxicated and happy with those enchanting, drunken eyes.

افغان و خون دیده بین صد پیرهن بدریده بین

خون جگر پیچیده بین بر گردن و روی و قفا

I have seen a hundred torn robes, and heard a hundred cries of pain,
I have seen hearts twisted in agony, and necks, faces, and shrouds stained with blood.

آن کس که ببند روی تو مجنون نگردد کو بگو

سنگ و کلوخی باشد او را چرا خواهم بلا

The one who sees your face will not go insane, tell me,

He is like a stone or a clod, why should I seek his affliction?

رنج و بلایی زین بتر کز تو بود جان بی خبر

ای شاه و سلطان بشر لا تبیل نفسا بالعمی

Suffering and affliction are nothing, for the soul is unaware of them when they come from you,

Oh king and sultan of mankind, do not let the blind lead the blind.

جانها چو سیلابی روان تا ساحل دریای جان

از آشنایان منقطع با بحر گشته آشنا

Souls flow like a flood to the shore of the sea of life,
Separated from acquaintances, they become familiar with the ocean.

سیلی روان اندر وله سیلی دگر گم کرده ره
الحمد لله گوید آن وین آه و لا حول و لا

One flood flows in the valley, another flood has lost its way,
Praise be to God, it says, along with sighs and helplessness.

ای آفتابی آمده بر مفلسان ساقی شده
بر بندگان خود را زده باری کرم باری عطا

Oh, the sun has come to the destitute, becoming the cupbearer,
Bestowing grace and generosity upon its own servants.

گل دیده ناگه مر تو را بدریده جان و جامه را

وان چنگ زار از چنگ تو افکنده سر پیش از حیا

The flower of my eye suddenly tore you apart, my soul and my garment,
And that mournful harp, thrown down by your harp, before modesty.

مقبلترین و نیک پی در برج زهره کیست نی
زیرا نهد لب بر لب ت تا از تو آموزد نوا

Who is the closest and best companion in the tower of Venus? Not one,
For he places his lips on yours, to learn a new melody from you.

نی‌ها و خاصه نیشکر بر طمع این بسته کمر
رقصان شده در نیستان یعنی تعز من تشا

The reed flutes, especially the sugar cane, have tied their waist for this desire,
Dancing in the reed bed, meaning "I am sorely afflicted with love.

بد بی‌تو چنگ و نی حزین برد آن کنار و بوسه این
دف گفت می‌زن بر رخم تا روی من یابد بها

Without you, the sad harp and flute carried that side away, and this kiss,
The drum said, beating on my cheek, "May my face find value.

این جان پاره پاره را خوش پاره پاره مست کن
تا آن چه دوشش فوت شد آن را کند این دم قضا

This torn-apart soul, let it be intoxicated with its own torn-apartness,
So that what was lost last night, fate may restore it in this moment.

حیفست ای شاه مهین هشیار کردن این چنین
والله نگویم بعد از این هشیار شرحت ای خدا

It is a pity, oh glorious king, to make me sober like this,
By God, I cannot describe your sobriety after this.

یا باده ده حجت مجو یا خود تو برخیز و برو
یا بنده را با لطف تو شد صوفیانه ماجرا

Oh wine, do not seek to prove your legitimacy, or rise up and leave,
By your grace, turn this servant into a Sufi.

غزل ۸: جز وی چه باشد کز اجل اندررباید کل ما

Ghazal 8: What else is there but Him, that in death we must surrender all?

جز وی چه باشد کز اجل اندررباید کل ما

صد جان برافشانم بر او گویم هنییا مرحبا

What else is there but Him, that in death we must surrender all?

I would gladly sacrifice a hundred lives to say "hello" to Him.

رقصان سوی گردون شوم زان جا سوی بی چون شوم

صبر و قرارم برده ای ای میزبان زوتر بیا

I dance towards the heavens, from there I become weightless

You have taken my patience and peace, oh host, come quickly

از مه ستاره می بری تو پاره پاره می بری

گه شیرخواره می بری گه می کشانی دایه را

You carry away shreds of moon and stars,

At times a lion cub, at times a nurse you bear.

دارم دلی همچون جهان تا می کشد کوه گران

من که کشم که کی کشم زین کاهدان و آخر مرا

I have a heart as vast as the world, carrying heavy mountains,

Who will carry me from these valleys and deserts to the end?

گر موی من چون شیر شد از شوق مردن پیر شد

من آردم گندم نیم چون آمدم در آسیا

If my hair turns into a lion out of longing for death,

I will bring half a wheat grain with me when I come to Asia.

در آسیا گندم رود کز سنبله زادست او

زاده مهم نی سنبله در آسیا باشم چرا

In Asia, wheat grows from the seed of the sandalwood,

I am not a noble born of sandalwood, why should I be in Asia?

نی نی فتد در آسیا هم نور مه از روزنی

زان جا به سوی مه رود نی در دکان نانبا

The half moon does not rise in Asia, nor does its light shine through the window,

It goes towards the moon from there, not to the baker's shop.

با عقل خود گر جفتمی من گفتنی ها گفتمی

خاموش کن تا نشنود این قصه را باد هوا

If I were paired with my own intellect, I would have said what needed to be said,

Be silent so that the wind does not hear this tale.

غزل ۹: "من از کجا پند از کجا، باده بگردان ساقیا"

Ghazal 9: Where can I get advice, where can I turn the wine, oh cupbearer?

"من از کجا پند از کجا، باده بگردان ساقیا"
 "آن جام جان افزای را، برریز بر جان ساقیا"
 Where can I get advice, where can I turn the wine, oh cupbearer?
 Pour that soul-enhancing cup over my soul, oh cupbearer.
 "بر دست من نه جام جان، ای دستگیر عاشقان"
 "دور از لب بیگانگان، پیش آر پنهان ساقیا"
 Place the cup of life in my hand, oh beloved cupbearer
 Bring it forth from afar, hidden from the lips of strangers, oh cupbearer.
 "نانی بده نان خواره را، آن طامع بیچاره را"
 "آن عاشق نانباره را، کنجی بخسبان ساقیا"
 Give bread to the hungry, that poor greedy one
 Let that breadless lover sleep in a corner, oh cupbearer.
 "ای جانِ جانِ جانِ جان، ما نامدیم از بهر نان"
 "برجّه گذارویی مکن، در بزم سلطان ساقیا"
 Oh soul of souls, we did not come for bread
 Do not rise with the medicine, stay in the presence of the Sultan, oh cupbearer.
 "اول بگیر آن جامِ مه، بر کفه آن پیرِ نه"
 "چون مست گردد پیر ده، رو سوی مستان ساقیا"
 First, take that moon-like cup, do not leave the old man's hand
 When the old man becomes drunk, go towards the drunkards, oh cupbearer.
 "رو سخت کن ای مرتجا، مست از کجا شرم از کجا"
 "ور شرم داری، یک قدح بر شرم افشان ساقیا"
 Go hard, oh seeker, where is the shame, where is the drunkenness?
 And if you are ashamed, pour a cup over your shame, oh cupbearer.
 "برخیز ای ساقی بیا، ای دشمن شرم و حیا"
 "تا بخت ما خندان شود، پیش آی خندان ساقیا"
 Rise up, oh cupbearer, come, oh enemy of shame and modesty
 So that our fortune may become smiling, come with a smile, oh cupbearer.

غزل ۱۰: مهمان شاهم هر شبی بر خوان احسان و وفا

Ghazal 10: My host is the king, every night he offers me kindness and loyalty,
 مهمان شاهم هر شبی بر خوان احسان و وفا
 مهمان صاحب دولتم که دولتش پاینده با
 My host is the king, every night he offers me kindness and loyalty,
 My host is the owner of fortune, whose fortune is everlasting.
 بر خوان شیران یک شبی بوزینه‌ای همراه شد
 استیزه رو گر نیستی او از کجا شیر از کجا
 One night, I joined the gathering of lions,

If you're not brave, where can you find a lion, where?
 بنگر که از شمشیر شه در قهرمان خون می چکد
 آخر چه گستاخی است این والله خطا والله خطا
 See how the blood of heroes flows from the sword of the king in anger,
 This is ultimately a mistake, by Allah, a mistake.
 گر طفل شیری پنجه زد بر روی مادر ناگهان
 تو دشمن خود نیستی بر وی منه تو پنجه را
 If a young lion cub strikes its paw upon its mother's face suddenly,
 You are not her enemy, do not strike back at the paw.
 آن کو ز شیران شیر خورد او شیر باشد نیست مرد
 بسیار نقش آدمی دیدم که بود آن اژدها
 One who has eaten lion's flesh is not a lion, he is not a man,
 I have seen many human forms that were actually dragons.
 نوح ار چه مردم وار بد طوفان مردم خوار بد
 گر هست آتش ذره‌ای آن ذره دارد شعله‌ها
 Although Noah was a man, people were like beasts, and the flood was like a disgrace,
 If there is a spark of fire, that spark has flames.
 شمشیرم و خون ریز من هم نرمم و هم تیز من
 همچون جهان فانیم ظاهر خوش و باطن بلا
 My sword spills blood, I am both soft and sharp,
 Like the world, I am transient, with a pleasant appearance and calamitous interior.

غزل ۱۱: ای طوطی عیسی نفس وی بلبل شیرین نوا

Ghazal 11: Oh parrot of Jesus, oh sweet-voiced nightingale,
 ای طوطی عیسی نفس وی بلبل شیرین نوا
 هین زهره را کالیوه کن زان نغمه‌های جان فرا
 Oh parrot of Jesus, oh sweet-voiced nightingale,
 Make Venus jealous with those soul-stirring melodies.
 دعوی خوبی کن بیا تا صد عدو و آشنا
 با چهره‌ای چون زعفران با چشم تر آید گوا
 Make a claim of beauty and come, so that a hundred enemies and acquaintances may
 come with tearful eyes and a saffron-like face.
 غم جمله را نالان کند تا مرد و زن افغان کند
 که داد ده ما را ز غم کو گشت در ظلم اژدها
 Let all grief wail, so that men and women may lament,
 For our gift was taken by grief, which became a dragon in tyranny.
 غم را بدرانی شکم با دورباش زیر و بم
 تا غلغل افتد در عدم از عدل تو ای خوش صدا

You scatter grief with your spinning, up and down,
 So that the void may echo with your sweet justice sound.
 ساقی تو ما را یاد کن صد خیک را پرباد کن
 ارواح را فرهاد کن در عشق آن شیرین لقا
 Remind us, oh cupbearer, scatter a hundred woes with the wind,
 Make souls like Farhad in love with that sweet meeting.
 چون تو سرافیل دلی زنده کن آب و گلی
 دردم ز راه مقبلی در گوش ما نفخه خدا
 As you are the Seraphim, revive a heart with water and flowers,
 My pain is from the path of the beloved, in our ears is the breath of God.
 ما همچو خرمن ریخته گندم به کاه آمیخته
 هین از نسیم باد جان که را ز گندم کن جدا
 We, like wheat scattered among chaff,
 Oh, soul-stirring breeze, separate us from the worthless.
 تا غم به سوی غم رود خرم سوی خرم رود
 تا گل به سوی گل رود تا دل برآید بر سما
 As grief goes towards grief, joy goes towards joy,
 As the flower goes towards the flower, the heart rises towards the sky.
 این دانه‌های نازنین محبوس مانده در زمین
 در گوش یک باران خوش موقوف یک باد صبا
 These beloved seeds remain imprisoned in the earth,
 Awaiting a sweet rain and a gentle breeze.
 تا کار جان چون زر شود با دلبران هم‌بر شود
 پا بود اکنون سر شود که بود اکنون کهربا
 Until the work of the soul becomes like gold and goes with the beloved,
 It is now the foot, it will become the head, as it is now amber.
 خاموش کن آخر دمی دستور بودی گفتمی
 سری که نفکندست کس در گوش اخوان صفا
 Be silent for a moment, you were ordered, I said,
 A secret that no one has revealed to the ears of the Sufi brethren.

غزل ۱۲: ای نوبهار عاشقان داری خبر از یار ما

Ghazal 12: Oh, spring of lovers, do you have news of our beloved?
 ای نوبهار عاشقان داری خبر از یار ما
 ای از تو آبستن چمن و ای از تو خندان باغ‌ها
 Oh, spring of lovers, do you have news of our beloved?
 You make the grass grow and the gardens smile.
 ای بادهای خوش نفس عشاق را فریادرس

ای پاکتر از جان و جا آخر کجا بودی کجا
 Oh, sweet winds, carry the message of lovers' breaths,
 Oh, purer than life and space, where were you, where?
 ای فتنه روم و حبش حیران شدم کاین بوی خوش
 پیراهن یوسف بود یا خود روان مصطفی
 Oh, the temptation of Rome and Ethiopia, I am bewildered by this sweet scent,
 Was it the shirt of Joseph or the soul of Mustafa?
 ای جویبار راستی از جوی یار ماستی
 بر سینه‌ها سیناستی بر جان‌هایی جان فزا
 Oh, the true river is from the stream of our beloved,
 It flows on chests and enlivens souls.
 ای قیل و ای قال تو خوش و ای جمله اشکال تو خوش
 ماه تو خوش سال تو خوش ای سال و مه چاکر تو را
 Oh, your words and your forms are sweet,
 Your moon is sweet, your year is sweet, oh servant of your moon and year.

غزل ۱۳: ای باد بی‌آرام ما با گل بگو پیغام ما

Ghazal 13: Oh restless wind, convey our message to the flowers
 ای باد بی‌آرام ما با گل بگو پیغام ما
 کای گل گریز اندر شکر چون گشتی از گلشن جدا
 Oh restless wind, convey our message to the flowers
 Oh flower, how did you escape from the garden and end up in the sugar?
 ای گل ز اصل شکری تو با شکر لایقتری
 شکر خوش و گل هم خوش و از هر دو شیرینتر وفا
 Oh flower, from your origin of sugar, you are even more deserving of sugar
 Sugar is sweet, and flowers are sweet, but fidelity is sweeter than both.
 رخ بر رخ شکر بنه لذت بگیر و بو بده
 در دولت شکر بجه از تلخی جور فنا
 Place your sugar lips on mine, savor the sweetness and exhale the fragrance
 In the abundance of sugar, escape the bitterness of tyranny and transience
 اکنون که گشتی گلشکر قوت دلی نور نظر
 از گل برآ دل گذر آن از کجا این از کجا
 Now that you have become the sugar flower, the strength of heart and the light of sight
 Come from the flower and pass through the heart, where did this come from, where
 did this come from?
 با خار بودی همنشین چون عقل با جانی قرین
 بر آسمان رو از زمین منزل به منزل تا لقا
 You were with thorns, like reason with soulmate

Travel from earth to sky, from abode to abode, until meeting.

در سر خلقان می‌روی در راه پنهان می‌روی

بستان به بستان می‌روی آن جا که خیزد نقش‌ها

You walk in the head of creation, you walk in the hidden path
You walk from garden to garden, to the place where the images arise.

ای گل تو مرغ نادری برعکس مرغان می‌پری

کامد پیامت زان سری پرها بنه بی‌پر بیا

Oh flower, you are a rare bird, flying opposite to other birds
Your message comes from that realm, spread your wings and come without wings.

ای گل تو این‌ها دیده‌ای زان بر جهان خندیده‌ای

زان جامه‌ها بدریده‌ای ای کربز لعلین قبا

Oh flower, you have seen these things, laughed at the world from above
You have torn those clothes, oh wearer of the ruby red garment.

گل‌های پار از آسمان نعره زنان در گلستان

کای هر که خواهد نردبان تا جان سپارد در بلا

The withered flowers cry out from the sky in the garden
Oh whoever wishes to sacrifice their life in adversity, climb the ladder.

هین از ترشح زین طبق بگذر تو بی‌ره چون عرق

از شیشه گلابگر چون روح از آن جام سما

Pass over from the sourness of this cup, like sweat without a path
Like the spirit from that cup of the heavens, from the rosewater glass.

ای مقبل و میمون شما با چهره گلگون شما

بودیم ما همچون شما ما روح گشتیم الصلا

Oh approaching and departing ones, with your rosy faces
We were like you, and we became spirits, Al-Salaam.

از گلشکر مقصود ما لطف حقست و بود ما

ای بود ما آهن صفت وی لطف حق آهن ربا

The purpose of our sugar flower is the grace of God and our existence
Oh our existence, the nature of iron, and the grace of God, the iron-melter.

آهن خرد آیینه گر بر وی نهد زخم شرر

ما را نمی‌خواهد مگر خواهیم شما را بی‌شما

If iron is tempered and placed upon a mirror, sparks will fly
We do not desire ourselves, only you without you.

هان ای دل مشکین سخن پایان ندارد این سخن

با کس نیارم گفت من آن‌ها که می‌گویی مرا

Oh my musky heart, this speech has no end
I cannot speak to anyone about what you are telling me.

ای شمس تبریزی بگو سر شهان شاه خو

بی حرف و صوت و رنگ و بو بی‌شمس کی تابد ضیا

Oh Shams Tabrizi, tell the secret of the king of kings
Without word, sound, color, or scent, who can shine without Shams?

غزل ۱۴: ای عاشقان ای عاشقان امروز ماییم و شما

Ghazal 14: Oh lovers, oh lovers, today we are us and you are submerged in a whirlpool, who knows who is familiar with themselves.

ای عاشقان ای عاشقان امروز ماییم و شما
افتاده در غرقابه‌ای تا خود که داند آشنا

Oh lovers, oh lovers, today we are us and you are submerged in a whirlpool, who knows who is familiar with themselves.

گر سیل عالم پر شود هر موج چون اشتر شود
مرغان آبی را چه غم تا غم خورد مرغ هوا

If the world is filled with floods, every wave will become like a camel
Why should water birds grieve when they can't eat the food of air birds?

ما رخ ز شکر افروخته با موج و بحر آموخته
زان سان که ماهی را بود دریا و طوفان جان فزا

Our face has been illuminated with sugar, we have learned from the waves and the sea
Just as the fish has the ocean and the thrilling storm

ای شیخ ما را فوطه ده وی آب ما را غوطه ده
ای موسی عمران بیا بر آب دریا زن عصا

Oh Sheikh, give us a sip and immerse us in our water
Oh Moses of Imran, come and strike the sea with your staff

این باد اندر هر سری سودای دیگر می‌پزد
سودای آن ساقی مرا باقی همه آن شما

In every cup, this wind brews a different longing
My longing is for that cupbearer, all else is you.

دیروز مستان را به ره بر بود آن ساقی کله
امروز می در می‌دهد تا بر کند از ما قبا

Yesterday, that cupbearer stole the drunkards' hearts on the path
Today, he serves wine to make us shed our robes.

ای رشک ماه و مشتری با ما و پنهان چون پری
خوش خوش کشانم می‌بری آخر نگویی تا کجا

Oh envy of the moon and Jupiter, with us and hidden like a fairy
You lead me joyfully, but where you're taking me, you won't say.

هر جا روی تو با منی ای هر دو چشم و روشنی
خواهی سوی مستیم کش خواهی ببر سوی فنا

Wherever you go with me, oh bright-eyed one,
Take me towards ecstasy or lead me towards annihilation.

عالم چو کوه طور دان ما همچو موسی طالبان
هر دم تجلی می‌رسد برمی‌شکافد کوه را
The world is like Mount Sinai, and we are like Moses, seekers
Every moment a manifestation arrives, and the mountain is split open.
یک پاره اخضر می‌شود یک پاره عبهر می‌شود
یک پاره گوهر می‌شود یک پاره لعل و کهربا
One part becomes green, one part becomes ruby
One part becomes a precious gem, one part becomes ruby and amber.
ای طالب دیدار او بنگر در این کهسار او
ای گه چه باد خورده‌ای ما مست گشتیم از صدا
Oh seeker of His vision, look upon His garden
Oh how the wind has intoxicated us with His sound.
ای باغبان ای باغبان در ما چه درپیچیده‌ای
گر برده‌ایم انگور تو تو برده‌ای انبان ما
Oh gardener, oh gardener, what have you hidden from us?
If we have taken your grapes, you have taken our basket.

غزل ۱۵: ای نوش کرده نیش را بی‌خویش کن باخویش را

Ghazal 15: Make the intoxicated one sober, and make the sober one intoxicated;
give something to the beggar without anything.
ای نوش کرده نیش را بی‌خویش کن باخویش را
باخویش کن بی‌خویش را چیزی بده درویش را
Make the intoxicated one sober, and make the sober one intoxicated; give something
to the beggar without anything.
تشریف ده عشاق را پرنور کن آفاق را
بر زهر زن تریاق را چیزی بده درویش را
Illuminate the horizons for the arrival of the lovers, give the antidote to the poison, and
give something to the beggar.
با روی همچون ماه خود با لطف مسکین خواه خود
ما را تو کن همراه خود چیزی بده درویش را
With a face like your own moon, be kind to yourself and make us your companions,
give something to the beggar.
چون جلوه مه می‌کنی وز عشق آگه می‌کنی
با ما چه همراه می‌کنی چیزی بده درویش را
When you display the moon's beauty and show your awareness of love, why not make
us your companions and give something to the beggar.
درویش را چه بود نشان جان و زبان درفشان
نی دلق صدپاره کشان چیزی بده درویش را